

جلد سوم

تاریخ ادبیات عرب در ایران

﴿ شاعران عرب خوزستان ﴾

از صدر اسلام تا دوره معاصر

یاسر خلفی

تاریخ ادبیات عرب در ایران
شاعران عرب خوزستان
از قرن اول هجری تا دوره معاصر

جلد سوم

یاسر خلفی

فهرست

۷مقدمه
۱۱ فصل اول) شعرای قرن دوم تا قرن ششم
۱۱ ابو نواس اهوازی
۱۷ ابن سکیت دورقی
۱۹ اخیطل اهوازی
۲۱ ابوالعیناء اهوازی
۲۶ منصور حلاج
۳۴ ابوطیب لغوی
۳۷ علی بن عیسی صانع رامهرمزی
۳۸ ابن خلاد رامهرمزی
۴۰ ابو هلال عسکری
۴۴ ابوبکر ارجانی
۵۱ ظهیرالدین ابوشجاع رودآوری
۵۳ ابوالعباس عباسی حویزی

- فصل دوم) شعرای قرن یازدهم تا قرن سیزدهم ۵۶
- عبدالوهاب بن خلف حویزی ۵۶
- عبدعلی بن رحمه حویزی ۵۸
- علی بن بالیل موسوی ۶۵
- سیدعلی خان مشعشی ۶۹
- ابن معتوق حویزی ۷۷
- سیدعبدالله مشعشی ۸۳
- شیخ فرج الله حویزی ۸۵
- سیدعبدالله بن فرجالله ۸۹
- فتح الله بن علوان کعبی ۹۱
- ملا فرج الله شوشتری ۹۵
- محبی الدین بن ابی جامع عاملی ۹۸
- نجیب الدین محمد عاملی ۱۰۰
- معتوق بن شهاب حویزی ۱۰۴
- نورالدین جزایری ۱۰۶
- عبدالله بن نورالدین جزایری ۱۰۸
- شیخ احمد دورقی ۱۱۲

- هاشم بن حردان کعبی ۱۱۷
- شیخ حسن بن احمد دورقی ۱۲۸
- شیخ خزعل بن جابر کعبی ۱۳۱
- فصل سوم) شعرای قرن چهاردهم و پانزدهم ۱۷۳
- سید علوی قارونی بحرانی ۱۷۳
- سید عدنان غریفی ۱۷۶
- شیخ محسن جواهری ۱۸۰
- داوود بن سلمان کعبی ۱۸۸
- مهدی شویکی ۱۹۰
- محمد طه حویزی ۱۹۱
- عبدالعظیم ربیعی ۱۹۵
- سیدعلی بن سیدعدنان غریفی ۲۰۱
- عبدالمنعم خاقانی ۲۰۴
- محمدحسن جواهری ۲۰۷
- شیخ کاظم هجری ۲۰۹
- سید هاشم نزاری جابری ۲۱۲

- ۲۱۵..... سید محمد علی غریفی
- ۲۲۲..... شیخ سلمان خاقانی
- ۲۲۸..... شیخ محمد کرمی حویزی
- ۲۳۰..... ملا فاضل سکرانی
- ۲۳۳..... محمد سعید منصوری
- ۲۳۷..... شیخ حسین طرفی
- ۲۳۹..... شیخ ابراهیم دیراوی
- ۲۴۲..... سید مسلم فاخر جابری
- ۲۴۵..... منابع و مأخذ

خوزستان از دیرباز دارای میراث فرهنگی و فکری غنی بوده به طوری که در ساختن بنای تمدن اسلامی در عصر بنی‌امیه و بنی‌عباس سهم بسزائی داشته است و علماء و متفکران و شعراء و لغوی و فلاسفه و پزشکان زیادی را به خود دیده است که نامشان کتابها را پر کرده و مؤلفاتشان کتابخانه های جهان و سرزمینهای اسلامی را آکنده ساخته است.

راههای زمینی و دریایی خوزستان در قرون اولیه اسلامی به منزله گذرگاهی بین شرق و غرب امپراطوری گسترده اسلامی به شمار می‌رفت. بدیهی است که کاروانها و کشتی‌های حامل کالاهای بازرگانی، فرهنگ و تمدن ملتهای دیگر را با خود حمل می‌نمود و در نتیجه بر تحول علوم و فرهنگ و ادب خوزستان تأثیر مستقیم می‌گذاشت تا جایی که کثرت علما و ادبای خوزستان از قرن دوم تا حمله مغول در قرن هفتم شگفت‌انگیز جلوه می‌کند.

با یورش مغولان و پس از آن تیموریان علم و فرهنگ در خوزستان متحمل ضربه‌های سنگینی گردید و به مدت تقریباً دو قرن علم و ادب دچار رکود سختی شد به طوری که در دوره مذکور به نام هیچ دانشمند و عالم و شاعر که اهل خوزستان باشد بر نمی‌خوریم. ستاره علم ادب در این دو قرن همچنان در حال افول بود، تا اینکه در اواسط قرن نهم هجری شرایطی به وجود آمد که مذهب تشیع در خوزستان گسترش و استحکام یافت.

به قدرت رسیدن مشعشعیان در قرن نهم جانی تازه در روح و جان علم و ادب خوزستان دمید به طوری که در این دوره شاهد شکوفائی علما و شعرا به نامی می‌باشیم که صبغه مذهبی بر گرایشات آنان غلبه دارد و شاعران این دوره در اشعار خود بر مدح و رثای اهل بیت پیامبر تکیه می‌کنند.

در دوره فرمانروایی کعبیان بر فلاحیه (شادگان) حرکت علمی و فرهنگی دچار پسرفت فاحشی گردید تا جائیکه تنها شاعر سرشناسی که در این دوره ظهور می‌کند هاشم بن حردان کعبی است.

قدرت گرفتن آلبوکاسب در محمره (خرمشهر) این شهر را کانون توجه شاعران و نویسندگان بزرگ از سایر کشورهای عربی بویژه در دوره شیخ خزعل قرار داد.

شیخ خزعل به ادبیات و به ویژه به شعر علاقه فراوانی داشت از این رو همواره در محضر او جلسات شعر و شعرخوانی برقرار بود. کاخ فیلیه کعبه آمال بسیاری از شاعران و نویسندگان سرشناس شده بود. معروف الرصافی، امین الریحانی، سیدجعفر حلی، شیخ جواد شیبی، شیخ محمدرضا شیبی، شیخ عبدالکریم جزایری، شیخ عبداللطیف جزایری و عبدالملک انطاکی از جمله این شاعران بودند.

با فروپاشی حکومت شیخ خزعل در خوزستان، و ورود این استان به دوره‌ای از رکود فکری و فرهنگی ناشی از تغییرات حاصل از جابجائی قدرت، ورود گفتمان‌های نوین فرهنگی، فشارها و محدودیت‌های نظام سیاسی جدید، به ویژه در دوره پهلوی اول، شعر و ادبیات عرب در این استان رو به اضمحلال نهاده و در سراسی سقوط قرار گرفت.

با بهبود شرایط فرهنگی و اجتماعی مردم استان، ناشی از سقوط رضا شاه و آزادی‌های نسبی که در ابتدای حکومت پهلوی دوم پدید آمد. شاهد رویش و نوزایی جدیدی در زمینه‌های فرهنگی و اجتماعی می‌شویم. که این رویش بیشتر در زمینه شعر و ادبیات تبلور یافت. در این دوره دو نوع شعر در بین شعراء و ادبا پدیدار گشت. نوع اول همان شعر سنتی و کلاسیک که بیشتر در بین طبقه علما و روحانیون باقی ماند و نوع دوم شعر شعبی یا شعر محلی که از آن به اللغه الدارجه باد می‌شود، این سبک شعر در بین عامه مردم رونق بیشتری یافت و شعرای بزرگی در این زمینه ظهور کردند که پرداختن به این

نوع شعر و شناخت مهمترین شعرای این سبک مجال دیگری می‌طلبد. که انشالله اگر عمری باقی بود و همکاری مطلوبی از سوی شعرای گرانقدر صورت گیرد، در کتاب دیگری به این موضوع پرداخته می‌شود

فصل اول

شعرای قرن دوم تا قرن ششم

ابو نواس اهوازی

حسن بن هانی بن عبدالاول بن صباح الحکمی الاهوازی، جد او از موالی جراح بن عبدالله حکمی والی خراسان است و اینکه در نسب او را حکمی گویند بدین مناسبت است. ابن جراح در کتاب الورقة آورده که مولد و منشاء ابونواس بصره است سپس از آنجا با والبة بن الحباب به کوفه شد و بعد به بغداد رفت و دیگران گفته‌اند که مولد او به اهواز بود و در دو سالگی او را از اهواز ببردند و مادر او اهوازی و نامش جلبان(گلبان) است و پدر او از جند مروان بن محمد آخر ملوک بنی امیه و اهل دمشق بود و از آنجا به اهواز منتقل شد.

مادر ابونواس گلبان یا گلنار اهوازی و به روایتی از نهر تیری بوده است. پدرش هانی اهل شام و از لشکریان مروان آخرین خلیفه اموی بوده است که برای شحنگی به اهواز آمده و گلبان را به همسری گرفت. تقریباً تمامی منابع در اینکه زادگاه شاعر اهوازی یا یکی از نواحی آن بوده اتفاق نظر دارند. در تاریخ ولادت او بین ۱۳۶ هـ تا ۱۴۹ هـ اختلاف است. در منابع و اشعار وی هیچ قرینه‌ای وجود ندارد تا به کمک آن بتوان تاریخ دقیقی برای ولادت او تعیین کرد. گمان می‌رود از میان همه روایات، روایت شاگرد وی یوسف بن دایه که

ولادت او را در سال ۱۴۰ هـ دانسته به صواب نزدیک‌تر باشد. ابونواس ۱۰ ساله بود که پدرش را از دست داد و مادرش گلبن وی را در اهواز نزد عطاری سپرد و دو سال بعد یعنی در ۱۲ یالگی او را به بصره برد.

از جمله کسانی که تأثیر بسزائی در تکوین شخصیت ابونواس داشته است والبه بن حباب بود. والبه در آن زمان در اهواز مقرر حکومت عمویش ابو بشیر اسدی نجاشی به سر می‌برد. ابونواس مدتی را با والبه گذراند و چون قریحه شعری وی شکوفا گردید، والبه از او خواست تا برای آشنایی بیشتر با زبان اصیل عربی نزد بدویان رود. ابونواس به همراه گروهی از بنی‌اسد به بادیه رفت و مدت یک سال در میان بدویان به سر برد، سپس به بصره رفت. بصره در آن روزگار از بزرگترین مراکز علمی و فرهنگی به شمار می‌رفت و برجسته‌ترین دانشمندان زمان را در خود جای داده بود. ابونواس نه تنها در شعر و ادب، بلکه در علوم قرآنی و حدیث، صرف و نحو و اخبار و ایام عرب نیز برجسته‌ترین دانشمندان را به استادی برگزید. ابونواس پس از مرگ والبه به خلف احمر راوی معروف بصره پیوست. خلف که خود شاعری برجسته نیز بود در بارور شدن ذوق شعری و پختگی و استواری اشعار ابونواس سهم بسزایی داشت. پس از آنکه ابونواس شهرتی بدست آورد و از همگان پیشی جست، از بصره به بغداد رفت تا شاید بتواند به بزرگان دربار تقرب جوید. وی در دور خلافت هارون‌الرشید وارد بغداد شد و به برمکیان پیوست. برمکیان در آن ایام زمام همه کارها را به دست داشتند. ابونواس آنان را مدح گفت و از آنان جوایز و صلوات گران‌بها دریافت کرد. و چون از برمکیان نا امید شد به آل ربیع که آنها نیز خاندانی صاحب جاه و مقام بودند و با برمکیان رقابت می‌کردند، پیوست و مدتی در خدمت آنان بود و بیش از هر کسی دیگر به ستایش آنان پرداخت. سرانجام وی در سال ۱۹۵ یا ۱۹۶ هـ در بغداد درگذشت و در مقبره شونیز یا شونیزیه به خاک سپرده شد.

شعر ابونواس: شعر او آینه زندگی اوست. قصایدی که وی بنا به جبر محیط در اسلوب قدما ساخته، یک دست نیست و در بیشتر مواقع به پای شعر آنان نمی‌رسد. این‌گونه اشعار تنها به کار آن می‌آید که نشان دهد شاعر از زبان عربی و ثروت‌ها و دشواری‌های آن اطلاعی عمیق داشته است. در زمینه شعر نوحاسته که او خود بارزترین نماینده آن است، شاعر نه به سبب اشعار معروف به زهدیات جلوۀ خاصی داشته و نه به خاطر اشعار طردیات و نه به سبب چند غزلی که در آنها دقتی به خرج داده و تصادفاً جانب حرمت را در آنها فرو نهاده. جایی که ابونواس را همسانی نیست و الهامات شاعرانه‌اش تازه‌ترین و در عین حال ساده‌ترین قالب‌های بیان را یافته، همانا خمریات و ترانه‌های عشق جسمانی و غالباً غیر طبیعی اوست. جز اینکه در خمریات موفق‌تر بوده است. هنر شاعرانه او از وصف شراب و ساقی و می فروش و صحنه‌های شهوت‌رانی و لطیفه‌گویی و هزلیات و تکریم لذت برنمی‌خیزد، بل آنچه شعر او را سحرانگیز می‌سازد، طریقه بیان این احوال است. مطبوع بودن و خودجوشی، روح سبک و فریبنده و دلنشین اوست. کلام روشن و زبان شفاف اوست.^۱

فارسیات ابونواس: وی در اشعار خود بیش از دویست کلمۀ فارسی به کار برده است. کلمات فارسی که ابونواس به کار برده بر دو نوع است. یک دسته کلماتی است که از زبان فارسی وارد زبان عربی شده است و تلفظ آن تغییر کرده و به اصطلاح معرب شده است. این کلمات را دیگر شعرا و نویسندگان عرب نیز کم و بیش به کار برده‌اند. دسته دیگر کلمات و عباراتی است که ابونواس شخصاً از فارسی گرفته و بر سیل تفنن و طنز در شعر خود به کار برده است. اشعاری را که این نوع کلمات در آن به کار رفته فارسیات می‌نامند.

^۱ - ج. م. عبدالجلیل، تاریخ ادبیات عرب، ترجمۀ آذرتاش آذرنوش، ص ۱۱۵

این کلمات و عبارات فارسی از این نظر که مربوط به نیم دوم قرن دوم هجری است و چون از آن روزگار اثر قابل توجهی به زبان فارسی در دست نیست، ناچار آنچه او باقی گذاشته برای ایران‌شناسان اعتبار بسیار دارند^۱.

قطعه‌ای از فارسیات وی خطاب به شخصی به نام بهروز مجوسی:

حمانی وصل ابناء القسوس	نجیب الفرس بهروز المجوسی
نقی فی الولادة عن مشوش	یرخصه النصاری للقسوس
وعن دنس اليهود لدی اختان	بمص القیح یسکب فی القدوس
وإن قیل الحنیف حمی وعز	یقل دینی تجنبه کسوسی
شریف النجر من رهط الکیوس	تتاء فی المناسب عن لعوس
وهز والرباب وفرتناهم	وعن أم الجئیدب مع لمیس
من المتمزمین لدی التفذی	یعدب مهجتی بین النفوس
تراه مزترا فی الوسط یرنو	فیجرح من یلاحظ من أنیس
نفیس النفس أزهراً قرطقی	رشیق القصد کالظبی النعوس
شکوت إلیه کربة مستهام	وکان لقاؤنا یوم الخمیس
فقلت ونحن فی وجل شدید	رضینا من وصالک بالخصیس
بأسفهر و ناهیذ و تیر	وحق الماء والمهرالریس
و حق الآذار الخوراء نور	من المینو الكر زمان النفس
و حرمة برسم التقدیس ممّا	یزمزمه هرابذ أسطونس
و بالجهبان فی الخرن البزرجی	بدور الکأس کأس الخندریس
بحق المهرجان و نوکروز	و فرخروز أبسال الكبیس
و آیین الترختون المهیّا	و ترسیم الخیول بقارقیس

۱- علی اشرف صادقی، تکوین زبان فارسی، ص ۹۰

بما يتلون في البستاق رمزا
وما يتلون في شروين دستبي
لما كلمتني ورددت نفسي
فقال إليك عنى يا دفهري

كتاب زردش داعى المجوس
و فرجردات رامين وويس
فباتى من جفائك فى رسيس
أترجو من يدين بلا مسيس

نمونه‌هایی از شعر ابونواس:

حَى السِّدْيَارِ إِذِ الزَّمَانِ زَمَانِ
يَا حَبَّذَا سَفْوَانُ مِنْ مُتْرَبِّعِ
وَإِذَا مَرَّرْتَ عَلَى الدِّيَارِ مُسَلِّمًا
إِنْسَانًا نَسَبْنَا وَالْمَنَاسِبُ ظَنُّنَا
لَمَّا نَزَعْتَ عَنِ الْغَوَايَةِ وَالصَّبَا
سَبَطَ مَشَافِرُهَا دَقِيقَ خَطْمُهَا
وَإِحْتَازَهَا لَوْنُ جَرَى فِي جَلْدِهَا
وَإِلَى أَبِي الْأَمْنَاءِ هَارُونَ الَّذِي
مَلِكٌ تَصَوَّرَ فِي الْقُلُوبِ مِثْلَهُ
مَا تَنْطَوِي عَنْهُ الْقُلُوبُ بِفَجْرَةٍ
فَيُظَلُّ لِإِسْتِنْبَائِهِ وَكَأَنَّهُ
هَارُونُ الْفَنَاءِ إِتْلَافَ مَوَدَّةٍ
فِي كُلِّ عَامٍ غَزْوَةٌ وَوَفَادَةٌ
حَجٌّ وَغَزْوٌ مَاتَ بَيْنَهُمَا الْكُرَى

وَإِذِ الشِّبَاكِ لَنَا خَوَى وَمَعَانِ
وَلَرُبَّمَا جَمَعَ الْهَوَى سَفْوَانُ
فَلْيَغِيرِ دَارَ أُمَيْمَةَ الْهَجْرَانُ
حَتَّى رُمِيتَ بِنَا وَأَنْتَ حَصَانُ
وَخَدَّتْ بِي الشَّدِيدِيَّةُ الْمِذْعَانُ
وَكَأَنَّ سَائِرَ خَلْقِهَا بُنْيَانُ
يَقْقُ كَقَرطاسِ الْوَلِيدِ هِجَانُ
يَحْيَا بِصُوبِ سَمَائِهِ الْحَيَوَانُ
فَكَأَنَّهُ لَمْ يَخْلُ مِنْهُ مَكَانُ
إِلَّا يُكَلِّمُهُ بِهَا اللَّحْظَانُ
عَيْنٌ عَلَى مَا غَيَّبَ الْكِتْمَانُ
مَاتَتْ لَهَا الْأَحْقَادُ وَالْأَضْغَانُ
تَنَبَّتُ بَيْنَ نَوَاهِمَا الْأَقْرَانُ
بِالْيَعْمَلَاتِ شِعَارُهَا الْوَخْدَانُ

1- ديوان ابونواس، ج 5، ص 143-144

يَرْمِي بِهِنَ نِيَاطِ كُلِّ تَنُوفَةٍ
 حَتَّى إِذَا وَاجَهْنَ إِبْقَالَ الصَّفَا
 لِأَعْرَى يَنْفَرِجُ الدُّجَى عَن وَجْهِهِ
 صَلَّى الْهَجِيرَ بَغْرَةً مَهْدِيَّةً
 لَكِنَّهُ فِي اللَّهِ مُبْتَذِلٌ لَهَا
 أَلْفَتْ مُنَادِمَةَ الدِّمَاءِ سَيُوفُهُ
 حَتَّى أَلَذَى فِي الرَّحِمِ لَمْ يَكُ صُورَةً
 حَذَرَ أَمْرِي نُصِرْتُ يَدَا عَلَى الْعِدَى
 مُتَّبَرِّجُ الْمَعْرُوفِ عَرِيضُ النَّدى
 لِلْجُودِ مِنْ كِلْتَا يَدَيْهِ مُحَرِّكُ

فِي اللَّهِ رَحَالِ بِهَا ظَعَانُ
 حَنَّ الْحَطِيمِ وَأَطَّتِ الْأَرْكَانُ
 عَدْلُ السِّيَاسَةِ حُبُّهُ إِيْمَانُ
 لَوْ شَاءَ صَانَ أَدِيمَهَا الْأَكْنَانُ
 إِنَّ التَّقِيَّ مُسَدَّدٌ وَمُعَانُ
 فَلَقَلَّمَا تَحْتَازُهَا الْأَجْفَانُ
 لِفُؤَادِهِ مِنْ خَوْفِهِ خَفَقَانُ
 كَالدَّهْرِ فِيهِ شِرَاسَةٌ وَآيَانُ
 حَصِرَ بِلَا مِنْهُ فَمَنْ وَلسَانُ
 لَا يَسْتَطِيعُ بُلُوغَهُ الْإِسْكَانُ

دَعِ الْإِطْلَالَ تَسْفِيهَا الْجَنُوبُ
 وَخَلْ لِرَاكِبِ الْوَجْنَاءِ أَرْضاً
 بِلَادَ نَبْتِهَا عَشْرٌ وَطَلْحُ
 وَلَا تَأْخُذْ عَنِ الْأَعْرَابِ لَهَواً
 دَعِ الْأَلْبَانَ يَشْرِبُهَا رِجَالُ
 إِذَا رَابَ الْحَلِيبُ قُبِلَ عَلَيْهِ
 فَأَطِيبُ مِنْهُ صَافِيَةٌ شَمُولُ
 أَقَامَتْ حِقْبَةً فِي قَعْرِ دُنُ
 كَأَنَّ هَدِيرَهَا فِي السَّنِّ يَحْكِي
 تَمُدُّ بِهَا إِلَيْكَ يَدَا غُلَامُ

وَتَبْلَى عَهْدَ جِدَّتِهَا الْخَطُوبُ
 تَخْبُ بِهَا النَّجِيَّةُ وَالنَّجِيبُ
 وَأَكْثَرُ صَيْدِهَا ضَبْعٌ وَذَيْبُ
 وَلَا عَيْشاً فَعَيْشُهُمْ جَدِيدُ
 رَقِيقُ الْعَيْشِ بَيْنَهُمْ غَرِيبُ
 وَلَا تُحْرَجَ فَمَا فِي ذَاكَ حُوبُ
 يَطُوفُ بِكَأْسِهَا سَاقِ أَدِيبُ
 تَفُورُ وَمَا يُحَسُّ لَهَا أَهْيَبُ
 قِرَاءَةُ الْقَسِّ قَابَلَهُ الصَّلِيبُ
 أَغْنَى كَأَنَّهُ رَشَأُ رَيْبُ

غذته صَنَعَةُ الدَايَاتِ حَتَّى
يَجْرُ لَكَ الْعِنَانُ إِذَا حَسَاهَا
وَإِنْ جَمَّشْتُهُ خَلَبْتِكَ مِنْهُ
يَنْوُءُ بِرِدْفِهِ فَإِذَا تَمَشَّى
يَكَادُ مِنَ الدَّلَالِ إِذَا تَنَّى
وَأَحْمَقُ مِنَ مُعَيَّتِهِ تَرَاءَى
أَعَاذَلْتِي إِقْصُرَى عَنِ بَعْضِ لَوْمَى
تَعْيِينِ الذُّنُوبِ وَأَيُّ حُرٍّ
فَهَذَا الْعَيْشُ لَا خَيْمُ الْبَوَادَى
فَأَيْنَ الْبَدْوُ مِنْ إِيْوَانِ كِسْرَى
غُرَّتْ بِتَوْبَتِي وَلَجَجْتَ فِيهَا

زَهَا فَرَهَا بِهِ دَلٌ وَطَيْبُ
وَيَفْتَحُ عَقْدُ تَكْتِبِهِ الدَّيْبُ
طَرَائِفُ تُسْتَخَفُّ لَهَا الْقُلُوبُ
تَنَّى فِي غَلَاثِلِهِ قَضِيْبُ
عَلَيْكَ وَمِنْ تَسَاقُطِهِ يَذُوبُ
إِذَا مَا إِيْحْتَانُ لَحَظَّتْهَا مُرِيْبُ
فَرَا جَى تَوْبَتَى عِنْدَى يَخِيْبُ
مِنَ الْفَتِيَانِ لَيْسَ لَهُ ذُنُوبُ
وَهَذَا الْعَيْشُ لَا اللَّبْنَ الْحَلِيْبُ
وَأَيْنَ مِنَ الْمِيَادِينِ الزُّرُوبُ
فَشُقَى الْيَوْمَ جِيْبِكَ لَا أَتُوبُ^۱

ابن سکیت دورقی

ابویوسف یعقوب بن اسحاق، لغوی، نحوی، شاعر ایرانی و شیعی، قرن دوم و سوم هجری است. سکیت لقب پدرش اسحاق بود که به سبب افراط در سکوت بدان ملقب گردید. ابن سکیت در دورق، از شهرهای خوزستان به دنیا آمد و سپس همراه خانواده اش راهی بغداد شد.

پدر وی نیز خود مردی عالم در نحو و به ویژه در لغت و شعر بود و از اصحاب کسانی به شمار می رفت. او علاقه و افری به تحصیل فرزند خود داشت و شاید انگیزه مهاجرت او به بغداد نیز همین بوده است. ابن سکیت از مجالس درس

^۱- دیوان ابونواس، ص ۳۵